

توانا بود هر که دانا بود

اصول

تعلیم و تربیت

وزارت آموزش و پرورش
اداره کل آموزش
کتابخانه رازگارا کجای درسی
شماره بیست

تألیف و اقتباس

نصرت‌الله فیضی

مدیر مجله تعلیم و تربیت
شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۳۱۴

مطبعه مهر



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرېنډي
پرتال جامع علوم انساني

فصل اول

دبستان

۱ - وظیفه دبستان
وظیفه دبستان چنانکه معمولاً تصور میکنند تنها تعلیم اطفال و تربیت قوای فکری ایشان نیست ، چه در این صورت کار آن را ناقص فراوان خواهد بود . دبستان باید بتربیت تمام قوای اطفال چه جسمی و چه روحی همت گمارد و بکوشد که هر کودک را بوجودی کامل تبدیل نماید و مردان و زنانی تربیت کند که روحاً جوانمرد و صاحب اراده و بردبار و روشن فکر و با انصاف و نیک اندیش و خیرخواه و جسماً زورمند و تندرست و توانا باشند .

همچنین باید در نظر داشت که عموم اطفال برای کارهای دولتی و اداری تربیت نمی شوند و اکثر ایشان بایستی پس از تحصیلات ابتدائی بامور فلاحی و صنعتی و کارهای دستی و امثال آن پردازند ، پس وقت ایشان را بمباحثات بیهوده و مسائلی که از دایره فهم آنان خارجست تلف نباید کرد و حتی الامکان باید بایشان چیزی آموخت که در دوران زندگانی بدان نیازمند باشند . اگر دبستان شاگردان خرد مستقیماً حرفه و فنی را بیاموزد لافل بایستی مقدمات فنون و حرف را بایشان گوشزد کند تا هنگام خروج از دبستان از شغل آینده خویش سررشته مختصری داشته باشند .

علاوه برین جمله باید متذکر بود که شاگردان دبستان مردان آینده کشورند و مقدرات آینده ایران در کف ایشانست ، پس باید از کودکان خردسال امروز مردانی تربیت کنیم که بر قوانین مملکتی بدیده احترام بندند و این گرامی وطن را بحقیقت ستایش کنند و در وطنخواهی جان عزیز را حقیر شمارند .

پس از آنچه گذشت چنین برمی آید که وظیفه دبستان تربیت مردان کامل ایران دوست کار آگاه است و چون کارخانه ایست که ایران فردا ساخته اوست .

مسائل ذیل از جمله اصول و کلیات هر دبستان است :

۲ - اصول و کلیات

الف - در دبستان باید رهنما و مدیر و مربی اراده اطفال بود و ولی شخصیت ارادی را نیز از ایشان سلب نباید کرد ، قدرت و

دبستان

نیروی ذاتی آنان را در ضمن تربیت مقهور نباید ساخت، باید کوشید که شخصیت انفرادی شاگردان محفوظ ماند و از تربیت یکنواخت و متشابه احتراز باید کرد، اطفال را با مهربانی و برهان بر آه صواب باید برد نه بازور و ایجاد رعب، چه ایران آینده نیازمند مردان صاحب‌رای آزاد است.

ب - دردبستان باید هوش و استعداد شاگردان را تقویت کرد. اگر شاگرد مجسمه‌وار بنشیند و بازبان بسته و چشم خواب آلود با موزگار بنسگرد از دروس او چه فرا خواهد گرفت؟ شاگرد باید بگوید و بشنود تا گفت و شنید در او سرور و نشاطی پدید آرد و با آنچه می‌آموزد دلبستگی یابد، حافظه ظرف نیست که بقهر از معلومات انباشته گردد، این قوه خداداد فقط از طریق تمرین و کار نیرو میتواند گرفت.

ج - اولیای دبستان باید متذکر باشند که تربیت انسان و حیوان را دو مقصود جداگانه است. حیواناتیکه فی‌المثل برای سیر کما تهبه میشوند بسیاری از کارهای آدمی را تقلید میکنند ولی خود از منظور و نتیجه آنچه میکنند بی‌خبرند و در انجام وظایف از خود اختیاری ندارند، شاگردان دبیرستان را مانند حیوانات سیرک تربیت نباید کرد و با آنکه در تعلیم و تربیت اطفال رعایت نظم و ترتیب لازمست عزم واراده شاگردان را محترم و محفوظ باید داشت.

د - تعلیمات دبستان باید از شائبه هوی و هوس پیراسته و مبتنی بر اساس تجربه و معرفت‌النفس باشد. آموزگاران باید در تعلیم خویش نخست حواس و مشاعر شاگردان را بکار اندازند و از آن پس با آزمایش هوش و استعداد ایشان پردازند بدینمعنی که اطفال را از معلوم بجهول و از آسان بدشوار و از آشکار بمبهم برند و پیوسته بخاطر داشته باشند که چون با اطفال سروکار دارند بزبان کودکان باید سخن گویند. همیشه باید تعلیم با سن متعلم و قوای عقلی او سازگار باشد و با ایشان ترقی تدریجی کند.

ه - دردبستان باید کم‌آموخت و خوب آموخت، البته با کم آموختن معلومات شاگردان محدود و مختصر خواهد گشت ولی هر گاه این معلومات محدود با دقت انتخاب گردد و بقسمی آموخته شود که شاگردان آنرا خوب فراگیرند قطعاً درزندگانی آینده برای ایشان از آنکه بسیار بخوانند و کم بدانند مفیدتر خواهد بود.

و - دروسی که شاگردان در مدرسه فرا می‌گیرند دو قسمت است، قسمتی

که فراموش میشود و نابود میگردد و قسمتی که بقی جاوید دارد و نابود شدنی نیست. آنچه فناپذیر است صور ظاهری و مادی علوم و اطلاعات است و آنچه جاودان باقی خواهد بود صور معنوی یعنی روح قضاوت و تتبع و دقت و تعقل است که مدرسه در شاگردان دمیده است ، بنابراین دبستان باید سعی کند که در ضمن آموختن دروس گوناگون این روح را در اطفال پدید آورد و آنانرا معتاد سازد که پس از انجام دروس دبستان نیز دامان تحصیل را رها نکنند و تا پایان عمر مشتاق کسب علوم و فضائل باشند .

۳- وظیفه آموزگاران کار آموزگاری کاری دشوار است ، ولی غالباً نو آموز گاران از دشواری آن بی خبرند . در هیچ حرفه فنی شاگردی نکرده به مقام استادی نمیتوان رسید ، اما در آموزگاری که از بسیاری فنون دیگر بجز تجربه و تمرین نیازمند ترست شاگردی نکرده استادمی شوند. البته بموجب قوانین اخیر شاگردان دانشسراهای مقدماتی و عالی باید یکچند دردبستانهای ضمیمه تمرین و ممارست کنند ولی باز اشخاص بسیاری مستقیماً از پشت میز تحصیل بمنبر آموزگاری منتقل میشوند و معتقدند که پس از چندی عمل در کار خود تجربه خواهند آموخت و کار آزموده خواهند گشت. اما باید دید که در این مدت حال شاگردان چیست؟ آموزگاران که از فن تعلیم بی خبرند شاگردان خودرا گمراه می کنند و چون بطرز تعلیم خود ایمان و اطمینان ندارند بمسافری شبیهند که شبی ظالمانی در جنگلی انبوه در جستجوی راه است و البته چنین گمراهی راهنمای دیگران نمیتواند گشت .

بیان معلومات شخصی در صورتیکه گوینده در گفتار آزموده باشد کاری آسانست ، ولی آموزگاری تنها بیان معلومات نیست ، معام باید با آنچه می آموزد ایمان داشته باشد. شاگردان خویش را دوست بدارد ، بکار خود علاقمند باشد و در راهی که برای تعلیم اتخاذ کرده است گامهای لرزان مردد بر ندارد .

بسیاری از مردم گمان دارند که آموزگاری و تعلیم شاگردان دبستانها از هر کسی ساخته است ، ولی گمان ایشان خطاست . پایه اساسی تربیت و اخلاق افراد ملت در دبستان گذاشته میشود ، زیرا شاگردان دبستان درسنی هستند که آنچه فراگیرند از نیک و بد در ضمیر باک ایشان ریشه خواهد گرفت و بنیان تربیت و اخلاق آتی آنان خواهد گشت . پس اگر در تربیت اطفال دبستان سهل انگاری شود قوی الحقیقه در تربیت مردان آینده که مقدرات کشور بدست ایشانست کوتاهی شده است .

فصل دوم

انواع تعلیم - روشهای مختلف .

۱ - انواع تعلیم تعلیم در ایران و ممالک خارجی انواع چند داشته است که از آنجمله دو نوع قابل ذکر است: یکی تعلیم انفرادی و دیگری تعلیم اجتماعی . تعلیم انفرادی یعنی تعلیم یک (یا منتهی سه تا چهار) شاگرد در خانه و این ترتیبی است که مدتها در ایران معمول بود و خانواده‌های ثروتمند غالباً برای اطفال خود معام خصوصی استخدام میکردند .

تعلیم انفرادی را فوائد چند است . از جمله یکی آنکه معام چون بیوسه بایک شاگرد سروکار دارد بهتر میتواند پایه دروس خود را با میزان هوش و استعداد وی تطبیق نماید و دیگری آنکه در امر تعلیم آزاد است و بتشخیص خود می تواند در راه مقصود آرام یا سریع حرکت کند . از لحاظ تربیت اخلاقی نیز چون همیشه باشاگرد خویش مصاحب است بهتر میتواند بر اراده و وجدان او تسلط یابد و او را راه صواب متوجه سازد .

ولی تعلیم انفرادی را عیوب فراوان هم هست ، از آنجمله یکی آنکه چون شاگرد تنها درس میخواند و در تنهایی رقابت و هم چشمنی در میان نیست کمتر کار میکند و استعداد ذاتی خود را بروز نمی دهد . دیگر آنکه تنهایی و بی رقیب بودن او را خودخواه و مغرور میسازد و مهربایی زندگانی اجتماعی نمی شود .

البته این طرز تعلیم در دستاورد نیز قابل اجرا نیست ، چه هر گاه فرضاً کلاسی سی شاگرد داشته باشد از طرفی بهر شاگرد از مدت ساعات درسی تنها دوازده دقیقه وقت میرسد و از طرف دیگر آموزگار باید یک درس را سی بار تکرار کند و این سخت ملال انگیز است . از این گذشته هر گاه آموزگار بتعلیم یکایک شاگردان پردازد دیگران که کاری ندارند طبعاً موجب اختلال نظم کلاس میشوند .

عیوب مذکور در تعلیم اجتماعی نیست ، چه درین گونه تعلیم آموزگار

درس را فقط یکبار برای عموم شاگردان بیان میکنند و وقت خویش را بتکرار بهبود از دست نمیدهد. شاگردان نیز بجای آنکه بیکار نشینند و انتظام کلاس را برهم زنند در انجام تکالیف و تمرینهای درسی شرکت می کنند و بایکدیگر دروس را فراموش می گیرند.

ولی تعلیم اجتماعی نیز خالی از عیب نیست، چه یکبار بیان کردن درس چنانکه عموم شاگردان کلاس آنرا خوب بفهمند کاری دشوار است. معمولاً معلمین قوه متوسط کلاس را در نظر می گیرند و درس خود را با آن تطبیق می کنند. لیکن در این صورت البته شاگردان بی استعداد از درس استفاده نمیکنند و شاگردان باهوش بجرم دیگران از پیشرفت بازمی مانند.

با اینهمه طرز تعلیم اجتماعی که عموم شاگردان را مستقیماً با آموزگار مربوط می سازد از تعلیم انفرادی و انواع دیگر تعلیم، که از بحث در آنها بعلت منسوخ بودن خودداری می کنیم، بعقل و صواب نزدیکتر و مفیدتر است و به همین سبب این طرز امروز در تمام ممالک عالم مجراست.

۲- روشهای مختلف بگفته یکی از نویسندگان فرانسه «روش پسندیده راه مستقیمی است که حقیقتی را بر جوینده آشکار سازد یا او را بحقیقت آشکاری

رهبری کند.» پس هر گاه در پی کشف حقیقت باشیم باید روش تحقیق و تتبع اختیار کنیم و اگر مقصود وصول بحقیقت باشد باید بروش تعلیم متوسل شویم.

۱- روش تحقیق و تتبع - علم واقعی برای کشف حقایق هیچگاه دل بقدر

و تصادف نمی بندد چه در اینصورت مقداری از وقت عزیز او هدر خواهد رفت و زحمات وی نیز غالباً عظیم خواهد ماند. این گونه مردم نخست مقصد نهائی را در نظر می گیرند، سپس برای رسیدن بدان مقصد دست بدامن و وسائل میزنند. بدین طریق شاید دیر بعقود توان رسید ولی جوینده راهی راست می یباید و ناکام باز خواهد گشت.

روشهای تحقیق و تتبع هر چند هم که ظاهرأ متنوع و گوناگون باشد از دو صورت خارج نیست: یکی روش استقراء یا دریافتن کلیات از جزئیات یا اصول از نتایج و دیگری روش استنباط یا قیاس یعنی استخراج قضیه جزئی از قضیه کلی یا نتایج از اصول. در اختیار روش نخستین ذهن جوینده فی المثل از مشاهده اینکه وزن دو جسم مختلف در مایعات

سبکتر از وزن آندو درهواست، پس از امتحانات و تجربیات گوناگون منتقل می شود که «هر جسمی در مایعات فرورود از وزن آن بمقدار وزن مایعی که جسم جای آنرا گرفته است کاسته میشود.» (قانون ارشمیدس)

در روش دوم برخلاف ذهن جوینده از يك حقیقت کلی بحقایق خاصه یا فی الحقیقه از اصلی بنتائج آن پی میبرد، چنانکه فی المثل از قانون کلی ارشمیدس این دو حقیقت را استنباط میکند: یکی آنکه اگر قطعه آهنی را روی آب گذاریم فرو خواهد رفت، و دیگر آنکه اگر کشتی بزرگی از آهن بسازیم روی آب خواهد ماند.

تاریخ طبیعی و شیمی و علوم طبیعی و اخلاق و تاریخ و جغرافیا و ستاره شناسی از علومى هستند که در آنها روش استقرار بکار میرود، ولی در ریاضیات و هندسه و جبر روش استنباط. در برخی از علوم نیز مانند علم اخلاق هر دو طریقه میسر است. حتی در ستاره شناسی هم که از علوم طبقه اول شمرده شد گاه علمای فن با اختیار روش دوم بمقصود رسیده اند، چنانکه «لووریه»^۱ عالم فرانسوی در سال ۱۸۴۶ فقط با حساب وجود سیاره نپتون را خبر داد و از روی حساب او «گال»^۲ ستاره شناس آلمانی بادورین نجومی آن سیاره را در آسمان پیدا کرد.

۲- روش تعلیم روشهای دوگانه ای که در تحقیق و تتبع ذکر شد با فن تعلیم نیز قابل انطباق است. مثلاً زمانی که آموزگار در یکی از دروس دستور زبان مثالی چند بر روی تخته می نویسد و از آن امثله قانون کلی دستور زبان را نتیجه می گیرد، یا هنگامی که در دروس علمی با آلات و اسبابهای مخصوص بتجربه و عمل می پردازد تا بدان وسیله يك حقیقت کلی را بشاگردان بیاموزد فی الحقیقه طریق نخستین یعنی طریق استقرار را بيموده است.

برخلاف هر گاه که فی المثل در درس اخلاق يك قاعده اصلی و کلی را مطرح میکند تا از آن رفتار پسندیده و کردار نیک را نتیجه گیرد، یا در درس هندسه قضیه ای را بیان میکند تا در آخر موارد انطباق آنرا با قضایای دیگر شرح دهد راه دوم یعنی راه استنباط را پیش گرفته است.

باشاگردان کلاسهای ابتدائی باید بیشتر طریق اول را اختیار کرد، چه اطفال معلومات اولیه خویش را بیشتر بدستیاری حواس پنجگانه، بآیدن و دست زدن و شنیدن و امثال آن، کسب می کنند و حقایق مسلمه را دوستتر دارند. معلم هر چه بکوشد که شاگردان خرد سال را با خود بوادی معنویات و حقایق ناپیدا برد بی فائده است و او را پیروی نخواهند کرد. باید اطفال را تدریجاً بمقتضای سن ایشان از ظواهر بمعانی رهبری کنیم و اختیار روش دوم یعنی استنباط را بزمانی که تاب فهم آن را داشته باشند موکول گردانیم.

تعلیم ممکنست بسه طریق انجام گیرد، یکی آنکه آموزگار تنها خود سخن گوید که آنرا بهر يك از دوروش سابق الذکر باشد میتوان «تعلیم تقریری» نام نهاد. دیگر آنکه شاگردان را باسئالات گوناگون بیان مطالب وادارد و بدین وسیله مقصود را بر آنان آشکار کند و این طریقه را «تعلیم استفهامی» باید خواند. سوم آنکه بیان واستفهام را نواماً بکاربرد و طریقه مختلطی پدید آورد.

در تعلیم تقریری معلم متكلم وحده است. تمام مطلب را خود بیان می کند و تمام اشکالات را خود جواب می گوید و بشاگردان مجال سخن نمی دهد. درینصورت کلاس بمجلس خطابه بیشتر شبیه است. معلم بیایمی سخن می گوید و شاگردان خموش و بیحرکت بسنخنان او گوش می دهند و گاه نیز چیزی یادداشت می کنند، زیرا هر چند هم که باهوش باشند حافظه ایشان تاب فرا گرفتن تمام مطالب را ندارد. هر لحظه نظری بساعت کلاس (در صورتیکه ساعتی در هر کلاس باشد) می اندازند و احساس می کنند که ساعت درس سخت بکندی می گذرد.

این سبک تعلیم چون هوش واستعداد شاگردان را تحریک نمی کند بیفائده و بی نتیجه است. البته کلاس بسیار آرام وساکت بنظر میرسد ولی از نشاط واشتیاق وحیات عاری است، کلاسی است ساکت و بیجان!

تعلیم تقریری تنها برای شاگردان دوره دوم متوسطه و عالی که بتوجه ودقت خو گرفته اند مناسبست و مخصوصاً در دبستانها ازین سبک تعلیم احتراز باید کرد.

۲ - تعلیم استفهامی درین روش معلم متکلم وحده نیست، درس اوصورت مکالمه و مباحثه دارد. میکوشد که شاگردان حتی الامکان مطالب را خود درک کنند و از بیان آنچه ایشان خود می توانند گفت خودداری میکنند. شاگردان را چنانکه رسم سقراط بود در راه کشف حقیقت می اندازد و سعی می کند که ایشان خود بیافتن آن نائل شوند. فائده این روش آنست که هوش محصلین دائماً در کار است و لحظه ای از دقت در گفتار معلم و پرسشهای او غافل نمی نشینند.

بدیهی است که برخی دروس مانند تاریخ و جغرافیا را بروش تعلیم استفهامی نمی توان آموخت، چه معلم با هیچ گونه سئوالی نمیتواند فی المثل شاگردان را بیافتن نام معاهداتی که موجب ختم جنگهای ایران روس در زمان فتحعلیشاه شده است یا نام بزرگترین بنادر ژاپن رهبری کند. ولی می تواند بدستیاری سئوالات گوناگون مطالب تاریخی و جغرافیائی دروس گذشته را یادآوری نماید و در ضمن درس آنروز قسمتی از دروس پیشین را بخاطر ایشان آورد.

وقتی که شاگردان دائماً منتظر سئوالات معلم باشند البته بعضی اومتوجه می شوند و چون در جواب پرسش های وی فکر می کنند هوش و استعداد ذاتی آنان بیشتر تحریک میشود و هر گاه جواب صحیح یا توضیح پسندیده ای بدهند طبعاً بواسطه خوشحالی بردلبستگی ایشان بدرس می افزاید.

شاید سبک تعلیم استفهامی کلاس را نا حدی از خاموشی و نظمی که لازم است محروم کند ولی معلمی که مجرب و کار آزموده باشد از اداره کلاس و حفظ انتظامات آن برمی تواند آمد و به آسانی از آنچه موجب اختلال نظم عمومی باشد جلوگیری می تواند کرد.

با اینهمه تعلیم استفهامی خالی از عیب نیست، زیرا با اتخاذ این روش امر تعلیم بکنندی پیش خواهد رفت و غالباً رشته ارتباط مطالب خواهد گسست و چنانکه در صورت بعد خواهیم گفت بهتر آنست که آنرا با تعلیم تقریری بیامیزند.

۳ - تعلیم مختلط درین روش معلم گرچه با سئوالات خویش مانع خاموشی و خستگی شاگردان میشود هر گاه که موضوع و فستحت مطالب

ایجاب کند خود بشرح و بیان آن می بردازد و پس از آنکه گامی چند پیشرفت بازاز طریق پرسش محصلین را در ادای مطلب شریک میسازد. این سبک تعلیم با هر دوره و هر درسی مخصوصاً در دبستانها قابل انطباق و متناسبست و آموزگاران خوب همیشه پیرو این سبک بوده اند.

روش تعلیم مختلط را فوائد بسیار است که از آن جمله چند فائده ذیلا ذکر می شود :

اولا این روش تعلیم هوش و قریحه شاگرد را در عین آسایش و آزادی توسعه و ترقی میدهد، اگر ذهن او را چون ظرفی از معلومات گوناگون انباشته کنند، بی آنکه خود در آنها تعقل کرده باشد، بزودی فرسوده خواهد شد و استعداد و قابلیت و قوه ابتکار ذاتی را از دست خواهد داد.

ثانیا هر گاه شاگرد در قسمتی از تدریس با آموزگار شرکت کند خاطر او از آن درس خرسند خواهد گشت و بدان دل بستگی خواهد یافت و این یکی از بزرگترین فوائد تعلیم مختلط است. کوشش و کامیابی در حل مشکلات درسی در نظر شاگرد بمراتب از نمره خوب و رضایتنامه دلپسندتر و شیرین تر است و این سبک تعلیم هیچ گاه شاگرد را از تحصیل خسته و بیزار نخواهد کرد.

ثالثا با اتخاذ این روش معلم بهوش و استعداد شاگردان خود نیکوتر بی میتواند برد، چه زمانی که خود بنهائی سخن می گوید چند چیز بر او پوشیده است، یکی اینکه نمیداند مستمعین حقیقه سخنان او توجه دارند یا نه؟ دیگر آنکه درس او بامیزان فهم شاگردان متناسب یا نامناسب؟ سوم آنکه در یافتن درس او بر همه میسر است یا اینکه جمعی از ایشان چیزی درک نمیکنند و خاموشند؟ در صورتیکه برخلاف اگر روش مختلط را پیش گیرد تمام این مجهولات بر آشکار میشود و چون دید که مطالبی بر شاگردان تاریک مانده است آنرا بایبانی دیگر روشن میسازد.

رابعا روش مختلط شاگردان را بتعقل و بیان عادت میدهد و در ممالکی که بنیان حکومت آنها بر آزادی عقاید و افکار استوار است هر یک از افراد ناگزیر بایستی در فن خطابه و بیان افکار و عقاید خویش آزموده باشد. مردم انگلیس معتقدند

که هر مردی باید در سه کار ماهر باشد : اول قایق رانی ، دوم اسب سواری و سوم بیان عقیده خویش در میان جمع .

تعلیم استفهامی باتلقین افکار و معتاد ساختن شاگردان بتفکر و تعقل و بیان عقیده ایشان را آزاد فکر و بارزاده و معتمد بنفس بازمی آورد . در صورتیکه تعلیم تقریری اذهان شاگردان را از تمرین و حرکت باز میدارد و آتش استعداد ایشان را می کشد و مردان وزنانی تربیت میکند که جز گفته های معلم چیزی نمیدانند و از متن کتب گامی فراتر نتهاده اند . البته اینگونه شاگردان در زندگانی اجتماعی نیز طبعاً طفیلی و مطیع و بی اراده و فرمانبردار خواهند گردید .

خامساً تعلیم استفهامی چنانکه برای اطفال مفید است بحال معلم نیز خالی از فائده نیست ، چه معلم را بر آن میدارد که در درس خود بیشتر دقت و فکر کند و پیوسته خود را برای جواب سئوالات گوناگونی که ممکنست در هر یک از جزئیات درس از او کنند آماده سازد . بعلاوه باختیار این روش متن دروس او مانند دروس غالب معلمین کنونی ماهمه سال یکسان نخواهد بود و ناگزیر است که در طرز بیان سئوالات خود تغییراتی دهد و حتی الامکان دروس را روشن تر و آسان تر ادا کند .

بالجمله در فن تعلیم دو منظور اساسی باید داشت یکی آنکه شاگرد علوم و فنی را که در زندگانی بدان نیازمند است فراگیرد و دیگر آنکه بکسب معلومات و توسعه اطلاعات خویش معتاد شود و منظور ثانی امکان پذیر نخواهد بود مگر زمانی که قوای مغزی او را از راه تعلیم استفهامی تربیت کنیم و اراده او تقویت نمائیم . آنچه در امر تعلیم دارای اهمیت است زیاد آموختن نیست بلکه خوب آموختن است ، باید فکر و مغز شاگرد را با تعالیم صحیح تقویت نمود نه آنکه در زیر بار دروس فرسوده کرد و از کار بازداشت . زیرا ارزش سری که با تربیت صحیح سالم و آماده کار باشد از سری که از معلومات انباشته و از کار فرسوده باشد به مراتب بیشتر است ،

فصل سوم

وسائل تعلیم

۱- کلیات در تعلیم و تربیت کلمات روش و وسیله را دو معنی مخصوص و علیحده است. روش یعنی قاعده معینی که آموزگار برای تعلیم حقایق پیش میگیرد و از وسیله مقصود وسائل عملی و گوناگونی است که در اعمال روش اتخاذ میشود. مثلا معلمی که در درس دستور زبان تعلیم قاعده را از بیان امثله شروع میکند روشی خاص را پیروی نموده است، ولی هر گاه پس از بیان قاعده برای اینکه اطمینان حاصل کند که شاگردان مطالب را فرا گرفته اند تکالیفی بدهد وسیله ای اتخاذ کرده است.

چنانکه در فصول پیش نیز اشاره کردیم روش از دو گونه خارج نیست. یکی روش استقراء و دیگری روش استنباط یا قیاس. ولی وسائل را محدود نمیتوان کرد و می توان گفت هر معلمی وسائلی مخصوص خویش دارد که پس از دیر زمانی تجربه اختیار کرده است.

همیشه معلمین تازه کار بایستی در وسائل مختلف معلمین قدیمی مطالعه کنند و از آن میان آنچه را که عملی تر و در تعلیم و تربیت مؤثر تر و مفید تر است برگزیده از باقی چشم پوشند. چه در میان وسائل گوناگونی که معلمین قدیمی دارند برخی غلط و بیفائده و غیر قابل انطباق با تعلیم و تربیت جدید است، مانند اینکه در درس جغرافیا شاگرد را به کپی کردن نقشه ای می گمارند بی آنکه مقصود و طریقه نقشه کشی را بداند یا از اوضاع طبیعی و اقتصادی مملکتی که نقشه آنرا کپی میکند آگاه باشد، یا اینکه در درس فارسی عباراتی را که معانی آنها بر شاگرد پوشیده است با او میدهند تا از بر کند: برخی از وسائل نیز مخالف قوانین معرفت الروح است، چنانکه در درس املاء لغاتی را وارد میکنند که معانی آنها قبلا گفته نشده است یا شاگردان عباراتی مشکل از کتب اساتید میدهند که گرچه معانی آنها را نمی فهمند و نویس کنند. البته اینگونه وسائل

غلبه قابل اقتباس نیست و وسائل اساسی را اقتباس و تقلید باید کرد .

وسیله اساسی آنست که بکار بستن آن با دلایل استوار مفید بنظر رسد و مخصوصاً آن وسیله اساسی تراست که از اصول روشی که بدان منسوبست خارج نباشد مثلاً هر گاه در درس حساب بشاگردان دبستان جمع و تفریق را با شمارش گلوله یاریگ و امثال آن تعلیم دهند یا پس از تدریس یکی از موضوعات ریاضی فوراً در آن خصوص چند مسئله طرح کنند وسیله اساسی اتخاذ کرده اند .

معهداً اساسی بودن وسیله دلیل مفید بودن آن نیست و تشخیص این امر با معلمین است ، چه ممکنست معلمی در تعلیم درس خود وسیله خاصی را اتخاذ کند و از آن نتایج خوب گیرد ولی معلم دیگر از اقتباس همان وسیله به نتیجه خوبی نرسد .

از میان وسائل مختلف تعلیم برخی عمومی و متداولست که البته تمام معلمین باید بدانها آشنا باشند و برخی دیگر خصوصی و مولود فکر اشخاصی معین است و چون عده این گونه وسائل بشمار است البته مطالعه آنها خالی از اشکال نیست .

از میان وسائل عمومی نیکوترین و مفیدترین همه در نظر ما

۲ - ادراك

وسيله ادراكى است كه علمای بزرگ تعلیم و تربیت مانند

«رابله»^۱ و «ژان ژاک روسو»^۲ و «پستالوزی»^۳ هم بکار بستن آنرا توصیه کرده اند .

یکی از علمای تعلیم و تربیت می گوید : «ادراك ارادى ترین اعمال حافظه

آدمیست که بدست یاری آن بی هیچ زحمت و واسطه و تردیدی بدریافتن حقیقت نائل میتواند شد . ادراك ممکنست بوسیله حواس پنجگانه یا قوه ممیزه و یا معرفت حاصل شود و ازینرو میتوان آنرا به گونه تقسیم کرد :

ادراك حسی ، ادراك ذهنی و ادراك اخلاقی .

تعلیم از طریق ادراك حسی یعنی مقدم داشتن عیان بر خبر و

ادراك حسی

روشن ساختن حافظه با ارائه حقیقت حیات . مثلاً در درس گیاه

شناسی وقتی که معلم میخواهد میوه یا گلی را بشاگرد بشناساند بجای توضیحات کسالت زای طولانی عین آن میوه یا گل را پیش چشم او می گذارد ، چنانکه شاگرد می تواند آنرا ببیند و دست زند و بو کند . یاد در درس حساب بجای ذکر اعداد اشیائی

مانند گردویاریک و امثال آنها بایشان میدهد که باهم جمع کنند یا از یکدیگر تفریق نمایند، یا در درس جغرافیا بجای تعریف جزیره و دریاچه اگر جزیره و دریاچه ای نزدیک باشد شاگردان را با آنجا میبرند و آنها را نشان میدهد و اگر نزدیک نباشد در حیات مدرسه با آب و خاک دریاچه و جزیره ای میسازد. بدین طریق شاگرد با حواس خمسسه حقیقت را درک می کند و بی زحمت زیاد مقدمات علوم را فرامی گیرد. اتخاذ این وسیله مخصوصاً در کودکان کستانها و کلاسهای اول دبستانها بسیار مفید واقع میشود زیرا اطفال خردسال بدیدن و شنیدن دست زدن و چشیدن و بوئیدن عشق و دلبستگی زیاد دارند و بدینوسائل میتوان ایشان را در ضمن مشغول داشتن تعلیم داد.

معهدنا اطلاعاتیکه از وسیله ادراک حسی برای اطفال حاصل می شود سطحی و مختصراست و از آن بیشتر در دروسی مانند علم الاشياء و امثال آن استفاده میتوان کرد.

ادراک ذهنی و تصورات نزدیکتر است. یعنی ادراکی که از عالم حواس دور و بعالم افکار که در ضمیر ماموجود است بدستباری هوش. مثل درک اینکه کل بزرگتر از جزئیست و دو بیشتر از یکست و خط مستقیم کوتاهترین فاصله دو نقطه است و یا اینکه ممکن نیست چیزی در یکزمان موجود و معدوم باشد.

بوسیله ادراک ذهنی اطفال میتوانند ناگهان از معلول بعلمت بی برند و در آنچه می بینند اظهار رأی نمایند. بنابراین باید ازین قوه اطفال در امر تعلیم استعانت کرد و شاگردان را با سئوالات بیابنی بر آن داشت که خود در راه کشف حقیقت فکر کنند و هوش خود را بکار اندازند و قوای دماغی ایشان همیشه آماده و بیدار باشد. شاگردی که دائماً در معرض سئوالات معلم قرار گیرد و در حل مشکلات درس باوی شریک باشد همیشه خرسند و شادان خواهد بود و بدرس دلبستگی خواهد یافت.

مثلاً هرگاه در جغرافیا سئوالاتی از این قبیل شود: چرا رودهای مازندران بدریای خزر میریزد؟ - چرا رطوبت دریای خزر بطهران نمیرسد؟ - چرا در جنوب ایران هوا گرمتر است؟ شاگردان غالباً با آسانی از روی معلومات حسی خود جواب صحیح خواهند داد و مسائلی را که بدین طریق دریابند و جواب گویند هیچ گاه فراموش نخواهند کرد.

ادراك اخلاقی

انسان همچنانکه حقیقت را ادراک میکند، حسن و خوبی را نیز ادراک میکند و این ادراک را میتوان «ادراک اخلاقی» نامید. ادراک اخلاقی

یعنی کشف و استنباط غیر ارادی حقایق مسلمة اخلاقی که در ضمیر آدمی موجود است و غیر قابل ثبوت و تردید ناپذیر می نماید. این گونه حقایق در ضمیر اطفال نیز وجود دارد و آموزگار هنگام تدریس اصول اخلاقی نباید اطفال را از قوه تشخیص و ادراک نیک و بدعاری بدارد و بایشان چنانکه بکلی از تصور خوبی و بدی بی خبر ندسختن گوید. اصول بین المللی و اساسی اخلاق در ضمیر اطفال نیز موجود است منتهی چون نهالست سست و لرزان که هنوز ریشه استواری ندارد و باید بدستگیری تعلیمات شایسته نیرو و پذیرد و پیاورد.

پس معام در مسائل اخلاقی نباید راه تدریس و استدلال و تقریرات عالمانه پیش گیرد و در اینجا نیز بایستی حتی الامکان از تقریر انفرادی خودداری کند. اطفال را باید بصورت مذاکرات دوستانه با موضوعات اخلاقی آشنا کرد، معام باید قطعه ای را که از آن میخواهد نتیجه اخلاقی بگیرد برای شاگردان بخواند و ایشان را با سؤالات گوناگون بر آن دارد که خود منظور اخلاقی آنرا بیابند، و مسلمست که اطفال بدستگیری تلقینات او و بواسطه توجهی که ضمیر ایشان طبعاً با انصاف و خوبی دارد ناگهان حقیقت را درخواهند یافت و چون حقیقت یافته شد معام باید آنرا چون قانونی مسلم و خلل ناپذیر معرفی کند و بیروی آنرا لازم شمارد تا بدینوسیله بنیان اصول اخلاقی که در ضمیر ایشان طبیعتاً وجود داشته است استحکام پذیرد.

بنابراین تعلیم اخلاق از طریق ادراک یعنی استمداد از قوای جبلی و طبیعی اطفال و ایمان داشتن باندیشه های خوب و توجه ایشان بجانب اخلاق نیک.

باینهمه نباید گذاشت که اطفال در تمام احوال زندگی بشعور و قوه مدر که خویش متکی باشند، چهره انمای وجدان آدمی اخلاق است و علم و اخلاق دائماً در راه تطوّر و تکامل سیر می کنند. علاوه بر این باید متذکر بود که قاب آدمی را نیز در اعمال او تأثیر و نفوذ فراوان است و با آنکه هیجانات و تمایلات قلبی گاه انسان را بتصمیمات کریمانه عالی برمی انگیزد، احساسات بشر برای قوانین و اصول اخلاقی بنیانی سخت و سست و ناپایدار است.